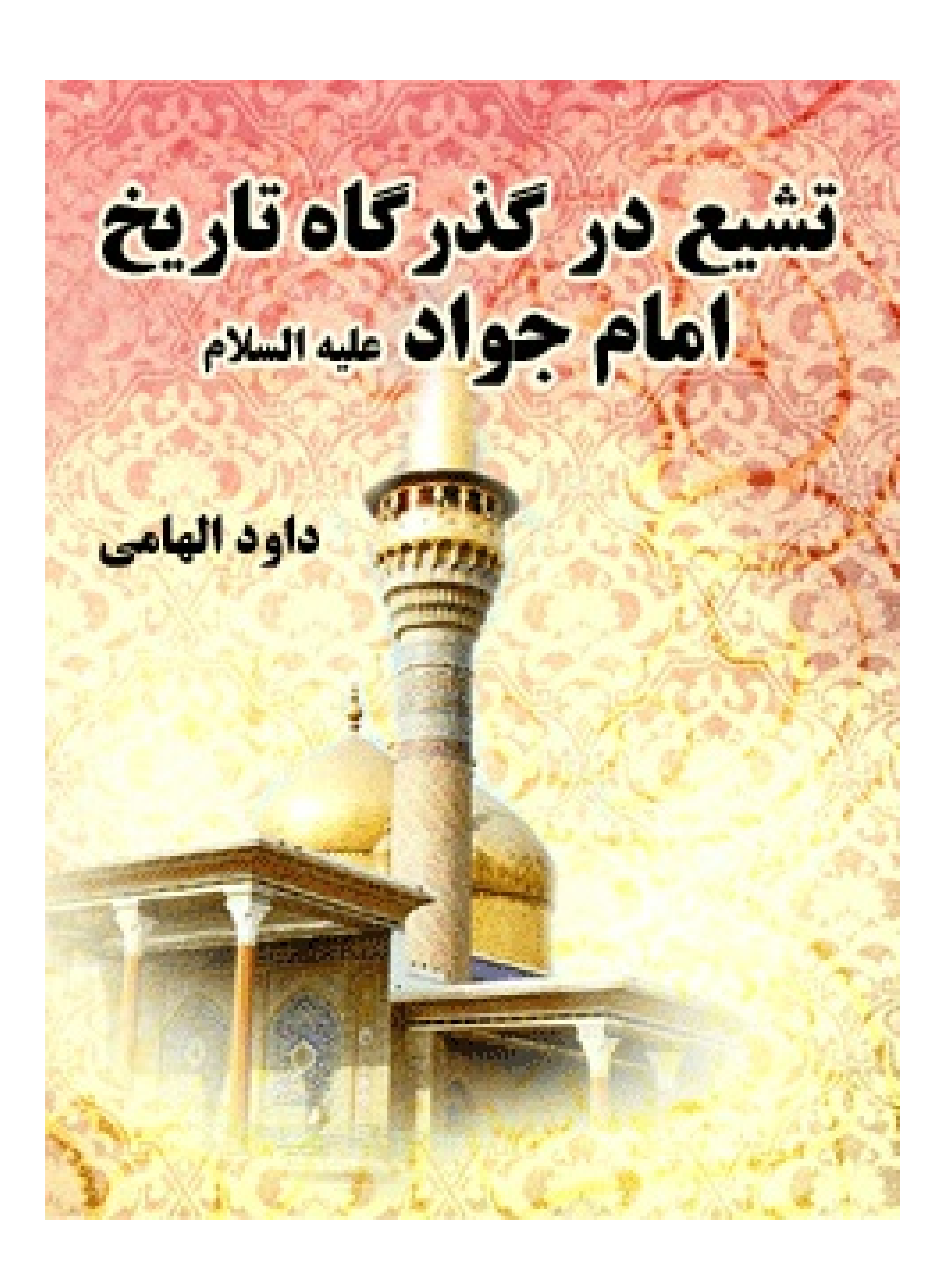

تشیع در گذرگاه تاریخ
امام جواد علیه السلام
داود الهامی


بسم الله الرحمن الرحيم

تشیع در گذرگاه تاریخ امام جواد علیه السلام

نویسنده:

داود هامی

ناشر چاپی:

مکتب اسلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تشیع در گذرگاه تاریخ امام جواد

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۲-۱۵۱۳۳

سرشناسه : الهامی، داود

عنوان و نام پدیدآور : تشیع در گذرگاه تاریخ/ الهامی، داود

منشا مقاله : درسهایی از مکتب اسلام، سال ۳۳، ش ۸، (آبان ۱۳۷۲): ص ۳۲ - ۲۵.

، ، ش ۹، (آذر ۱۳۷۲): ص ۴۳ - ۵۰.

توصیفگر : تاریخ اسلام

توصیفگر : علی بن موسی الرضا(ع)، امام هشتم

متن نامه امام رضا به فرزندش امام جواد از خراسان

امام رضا (علیه السلام) از خراسان به فرزند دلبند خود، امام جواد (علیه السلام) نامه هائی فرستاده است که از آن جمله، نامه مندرج در ذیل است: بسم الله الرحمن الرحیم ابقاک الله طویلاً و اعاذ من عدوک یا ولد، فداک ابوک، قد فسرت لک مالی و انا حی سوی رجاء ان ینمیک بالصله لقرابتک و لموالی موسی و جعفر (رضی الله عنهما) یا بنی فداک ابوک لا نسترد للامور لحبها فتخطی حظک و السلام. به نام خداوند بخشنده مهربان، خداوند به تو عمر طولانی عنایت فرماید و از دست دشمنانت مصونت دارد. ای فرزندم پدرت فدایت شود اموال من از آنِ توست من برای تو اندوهبار و دلخسته ام تو هم برای حفظ حیثیت و جان و مال خودت از شرور دشمن، هر کس از چپ و راست تو آمد او را به صله و جایزه خوشحال ساز، دوستان و موالی و اعمام و فرزندان امام موسی و جعفر را به مال فراوان صله رحم کن آنها که با تو بدی کردند برای قرابت آن دو بزرگوار صله رحم کن و از نیکان دودمان آنان دختری با اراده برگزین، بخیل و ممسک نباش و با او ازدواج نما خداوند در قرآن می فرماید: هر کس به خداوند قرض دهد خداوند آن را چند برابر

به او بر می گردانـد. باز می فرمایـد: هر کس به زن و فرزنـد و کسان خود وسـعت بدهـد خداوند به او وسـعت و نعمت عنایت فرمایـد و هر کس از رزق و روزی خود که خداونـد به او عنایت فرموده انفاق کنـد، خداوند بر وسـعت و نعمت و رزق او می افزاید ای فرزندم پدرت فدایت گردد این پدر تست که دل به چیزی نبست، تو هم چنان باش.

نامه دیگر امام رضا به فرزندش حضرت جواد

در عیون الاخبار از بزنطی روایت می کنـد که گفت: نامه ای حضـرت رضا (علیه السـلام) برای فرزنـد گرامیش حضـرت جواد الائمه (علیه السـلام) نوشـته و به مـدینه فرسـتاد و من آن را خوانـدم، بـدین شـرح بود: یـا ابـا جعفر بلغنی ان الموالی اذا رکبت اخرجوك من البـاب الصـغیر، و انمـا ذلـك من بخـل بهم لئلا ینـال منك احـد خیراً فأسألك بحقی علیك لا یکن مـدخلك و مخرجك الا من الباب الکبیر. فرزنـدم به من خبر داده اند که چون از منزل بیرون می روی غلامانت بخل و حسادت می ورزند تا چیزی از تو به کسـی نرسد، تو را از درب کوچك اندرونی بیرون می آورند، مبادا کسی از تو بهره مند گردد، این به تو می نویسم به همان حقی که بر تو دارم قسـمت می دهم رفت و آمد خود را علنی و آشکار کن و از درب بزرگ بیرونی و عمومی قرار بده و هرگاه سوار می شوی درهم و دینار همراه خود بردار تا هر کسی از تو سؤال کند، به او چیزی ببخشی و مردم از خیر تو بهره مند شوند و به عطایای تو خوشخال و مسرور

گردند و دوستدار تو باشند. جواد عزیزم اگر عموهایت از تو چیزی بخواهند به هر یک کمتر از پنجاه اشرفی نبخش و اگر عمه هایت از تو درخواستی کنند به هر کدام از آنها کمتر از بیست و پنج اشرفی نده ولی نسبت به زیادتر از آن خود دانید و بدان که از بخششی که از تو رخ دهد، حق تعالی مرتبه ات را بلند گرداند و تو محبوب خویشاوندانت گردی، در بذل و بخشش مداومت کن از فقر و تهی دستی ترس نداشته باش.

رفتار مأمون با امام جواد

مأمون پس از شهادت امام رضا (علیه السلام) از سفر خراسان به بغداد آمد دید نه تنها اهل خراسان بلکه شیعیان در بغداد و عراق او را قاتل امام خود می دانند و در هر کجا که می نشینند او را مورد لعن و سرزنش قرار می دهند به این فکر افتاد که خود را از آن جرم و گناه بیرون آورد و نظر شیعیان و علویان را نسبت به خود جلب نماید، این بود که نامه ای برای امام جواد نوشت و با اکرام و احترام او را به بغداد خواست. اسماعیل بن مهران روایت می کند که چون ابو جعفر از مدینه خارج شد به طرف بغداد رفت عرض کردم قربانت شوم من درباره شما نگرانم زیرا بنی عباس به شما نظر خوشی ندارند بلکه از مقام و منصب شما می ترسند. حضرت جواد نگاهی به من کرد و لبخندی زد و فرمود: این ظن و گمان تو در این سال نیست، بلکه در سال دیگری خواهد بود. امام جواد (علیه السلام) همینکه به بغداد وارد شد،

مأمون مقدم او را گرامی داشت و پس از مدتی، امام جواد از سفر بغداد به سلامتی به مدینه بازگشت. مرحوم مفید می نویسد: چون مـأمون فضـیلت و برتری حضـرت جواد را در علم و دانش با آن خردسالی و کودکی بدیـد، و نبوغ او را ملاحظه کرده و دیـد آن جناب در علم و حکمت و ادب و کمال و خِرد به پایه ای رسـیده که پیران سالخورده ی آن زمان از درك و فهم آنها عاجزنـد، از اینرو شـیفته او شـد و دخترش ام الفضل را به همسـری او در آورد و او را با آن حضـرت روانه مدینه کرد و بسـیار احترام و اکرام نسبت به مقام آن بزرگوار مبذول می داشت. شیخ بزرگوار مفید به سند خود از ریان بن شبیب روایت کرده که چون مـأمون خواست دخترش ام الفضـل را به عقـد ازدواج امـام جواد (علیه السـلام) درآورد بنی عباس مطلع شدنـد و بر آنان بسـیار گران آمـد و از این تصـمیم مأمون به شـدت ناراحت شدنـد و از این ترسـیدند کار حضـرت جواد بدانجا بکشد که کار پدرش حضـرت رضا کشید و منصب ولیعهدی مأمون به آن حضرت و بنی هاشم منتقل گردد از این رو جلسه کردند و در این باره به گفتگو پرداختند و بزرگان فامیل به نزد مأمون آمده گفتند: ای امیرالمؤمنین ترا به خدا سوگند می دهیم از تصمیم خود درباره تزویج ابن الرضا (محمد بن علی) خودداری کنی، زیرا از این می ترسـیم که بدینوسـیله منصبی را که خداوند به ما داده از چنگ ما خارج ساخته و لباس عزت و شوکتی را که

خدا به ما پوشانیده، از تن ما بدر آوری، زیرا تو به خوبی کینه دیرینه و تازه ما را به این گروه (بنی هاشم) می دانی و از رفتار خلفای گذشته با آنان آگاهی که (بر خلاف تو) آنان را تبعید می کردند و کوچک می نمودند و ما در آن رفتاری که تو نسبت به پدرش حضرت رضا انجام دادی در تشویش و نگرانی بودیم تا این که خداوند اندوه ما را از طرف او بر طرف ساخت ترا به خدا دست از این کار بردار و از خدا اندیشه کن که دوباره ما را به اندوهی که به تازگی از سینه های ما دور شده، بازگردانی و رأی خویش را درباره تزویج ام الفضل از فرزند علی بن موسی الرضا به سوی دیگری از خانواده و دودمان بنی عباس که شایستگی آن را دارد، باز گردان. مأمون به آنان گفت: اما بینکم و بین آل ابیطالب فانتم السبب فیه و لو انصفتم القوم لکانوا اولی بکم و اما آنچه میان شما و فرزندان ابیطالب است، پس سبب آن شمائید و اگر شما با اینان انصاف دهید هر آینه سزاوارتر از شما هستند (به مقام خلافت و زمامداری) و اما رفتار خلفای قبل از من نسبت به آنها (که یادآور شدید) آنان با این عمل قطع رحم و خویشاوندی کردند و پناه می برم به خدا که من نیز همانند آنان باشم، به خدا سوگند من از آنچه نسبت به ولیعهدی علی بن موسی (علیه السلام) انجام دادم هیچ پشیمان نیستم و به راستی من از او خواستم که کار خلافت را به دست

بگیرد و من از خودم آن را دور سازم ولی او قبول نکرد و مقدرات خداوند همان بود که دیدید. و اما ابوجعفر محمدبن علی قد اخترته لتبریزه علی کافه اهل الفضل فی العلم و الفضل مع صِغَرِ سِنِّه و الاعجوبه فیه بذلك و انا ارجو ان یظهر للناس ما قد عرفته منه فیعلموا ان الرأی ما رأیت فیه. و اما این که من محمدبن علی امام جواد (علیه السلام) را برای دامادی خود برگزیدم، به خاطر برتری اوست با خردسالیش در علم و دانش بر همه دانشمندان زمان و راستی که دانش او شگفت انگیز است و من امیدوارم آنچه که من از او می دانم برای مردم آشکار کند تا بدانند که رأی صحیح همان است که من درباره او داده ام. آنان در پاسخ مأمون گفتند: این نوجوان گر چه رفتار و کردارش تو را به شگفت واداشته و شیفته خود کرده است، ولی (هر چه باشد) او کودکی است که معرفت و فهم او اندك است، پس به او مهلت بده تحصیل علم کند تا عالم شود و در علم دین فقیه گردد و آنگاه هر چه خواهی درباره او انجام ده. مأمون گفت: وای به حال شما، من به این جوان از شما آشناترم و بهتر از شما او را می شناسم، و ان هذا من اهل بیت علمهم من الله و مواده و الهامه، لم یزل آباؤه اغنیاء فی علم الدین و الادب عن الرعایا الناقصه عن حد الکمال. این جوان از خاندانی است که دانش ایشان از خداست و بسته به آن دانش ژرف بی انتها و الهامات

اوست پیوسته پـدرانش در علم دین و ادب از همگـان بی نیـاز بودنـد و دست دیگران از رسـیدن به حـد کمال ایشان کوتاه و نیازمنـد به درگاه آنان بوده انـد، اگر می خواهید او را آزمایش کنید تا بدانید آنچه من گفتم درست است و درستی گفتار من بر شـما آشـکار گردد. گفتنـد (این پیشـنهاد خوبی است) و ما خشـنودیم که او را آزمایش کنیم پس اجازه بده ما کسـی را در حضور تو بیاوریم تا از او مسائل فقهی و احکام دینی سؤال کنـد اگر پاسـخ داد ما اعتراضـی نداریم و بر کار تو خرده نخواهیم گرفت و در پیش همه اسـتواری اندیشه ی امیرالمؤمنین آشکار خواهد شد و اگر از دادن پاسخ عاجز و ناتوان بود آنگاه روشن می شود که سـخن ما در این باره از روی مصـلحت اندیشی بوده است مأمون به آنها گفت: هرگاه خواستید، این کار را بکنید. آنـان از نزد مـأمون رفتنـد و رأی همه آنان بر این قرار گرفت که یحیی بن اکثم که قاضـی بزرگ آن زمان بود، بخواهنـد تا از حضـرت محمـدبن علی (علیه السـلام) مسـأله بپرسـد که او نتوانـد پاسخ بگویـد. برای این کار وعـده اموال نفیس و نویـدهای فراوانی به او دادنـد، آنگاه به نزد مأمون بازگشـته از او خواسـتند روزی را بر این کار تعیین کند که همه در آن روز در مجلس مـأمون حاضـر شونـد مـأمون روزی را برای ایـن کـار تعییـن کرد و در آن روز همـه آمدنـد و یحیی بن اکثم نیز در آن مجلس حاضر شد.

مجلس مناظره که تبدیل به مجلس عقد شد

عباسیان بزرگترین دانشمندان بغداد را فرا خواندند و مناظره با امام

جواد (علیه السلام) را به عهده یحیی بن اکثم قاضی القضات بغداد گذاشتند یحیی یکی از دانشمندان نامی زمان خود بود که شهرت علمی او در رشته های گوناگون علوم زبانزد خاص و عام بود. او در علم فقه تبحر فوق العاده ای داشت و با آنکه مأمون خود از نظر علمی وزنه بزرگی محسوب می شد ولی چنان شیفته مقام علمی یحیی بود که اداره امور مملکت را با حفظ سمت قضاوت به عهده او گذاشته بود. مأمون مجلس بزرگ بیاراست یحیی بن اکثم و بسیاری از دانشمندان و بزرگان در آن مجلس حاضر شدند. مرحوم مفید درباره این مجلس می نویسد: مأمون دستور داد برای امام جواد (علیه السلام) تشکی پهن کنند و دو بالش روی آن بگذارند، امام جواد (علیه السلام) در آن مجلس حاضر شد و در آن موقع نه سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود و در جایگاه خود نشست دیگران هر یک در جای خود نشستند و یحیی بن اکثم نیز پیش روی آن حضرت نشست و مأمون نیز روی تشکی چسبیده به تشک امام جواد (علیه السلام) نشسته بود یحیی بن اکثم رو به مأمون کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین اجازه می دهی از ایشان مسأله ای سؤال کنم؟ مأمون گفت: از خودشان اجازه بگیر آن وقت یحیی بن اکثم رو به آن حضرت کرده گفت: قربانت گردم اجازه می فرمائی مسأله بپرسم؟ حضرت فرمود: سؤال کن گفت: قربانت گردم چه می فرمایی درباره شخصی که مُحرِم بوده و در حال احرام شکاری را بکشد؟ حضرت فرمود: آیا در حِل کشته یا در حرم، عالم

به مسأله و حکم بوده است یـا جاهـل، از روی عمـد کشـته است یـا به خطا، وانگهی آیا آن شـخص آزاد بوده یا عبـد و برده، کوچک بوده یا بزرگ و نخستین بار بوده که چنین کاری کرده یا پیش از آن نیز انجام داده، آن شکار از پرندگان بوده یا غیر آن، از شکارهای کوچک بوده یا بزرگ، بر این عمل اصرار داشته یا پشیمان گشته بود، در شب این شکار را کشته یا در روز، در حال احرام عمره بوده یا احرام حـج، (بگو کـدامیک از این اقسام بوده) زیرا هر کـدام حکمی جداگانه دارد. یحیی بن اکثم از شـنیدن ایـن فروع حیرت زده شـد و نـاتوانی و زبـونی در چهره اش آشـکار گردیـد و زبـانش بـه لکنـت افتـاد به طـوری که حاضـرین مجلس نـاتوانی او را در برابر آن حضـرت فهمیدنـد. مـأمون گفت: خـدای را بر این نعمت سپاسـگزارم که آنچه من اندیشـیده بودم همان شـد بعـد نگاه به فامیل و خانـدان خود کرده گفت: آیا دانستیـد آنچه را که نمی پذیرفتیـد؟ سـپس رو به حضـرت جواد (علیه السـلام) کرده گفت: آیا خود خطبه عقـد را می خوانی؟ فرمود: بلی مأمون گفت قربانت گردم خطبه عقد را برای خود بخوان، زیرا من ترا به دامـادی خود پسـندیدم و دخـترم ام الفضـل را به همسـری تو درآوردم اگر چه گروهی این کار را خوش ندارند. پس از آن امام جواد (علیه السلام) خطبه عقد را به این عبارت خواند: الحمدلله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لوحدانیته و صلی الله علی محمد سید بریته و الاصفیاء من عترته اما بعد فقد

کـان من فضـل الله علی الانـام ان اغنـاهم بالحلال عن الحرام فقـال سـبحانه: و انکِحُوا الایـامی مِنکَم و الصالِحِین مِن عِبادِکُم و اِمائِکُم اِن یکُونُوا فقراء یُغنِهِمُ اللهُ مِن فضـلِهِ و اللهُ واسِعٌ علیمٌ. آنگاه چنین فرمود: ان محمـدبن علی بن موسـی یخطب ام الفضـل بنت عبـدالله المأمون و قـد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمه بنت محمد (صـلی الله علیه و آله) و هو خمس مأه درهم جیاداً: محمـدبن علی بن موسـی ام الفضـل دختر عبـدالله مـأمون را عقـد می کنـد و صـداق و مهریه او را مهریه جـده اش فاطمه دختر رسول خدا قرار می دهد که پانصد درهم خالص تمام عیار باشد. بعد خطاب به مأمون فرمود: آیا به این مهریه او را به همسـری من درخواهی آورد؟ مأمون گفت: آری ای ابا جعفر دخترم ام الفضل را به این مهری که گفتی به همسری تو در آوردم آیا تو هم این ازدواج را پذیرفتی؟ حضـرت فرمود: آری پذیرفتم و بدان خوشـنود گشتم. سپس مأمون دستور داد هر یک از حاضران به حسب رتبه و مقامشان در جایگاه خود قرار بگیرند. ریان گوید: طولی نکشـید که آوازهائی مانند آوازهای کشتیبانان شنیدم که بـا هم سـخن گوینـد، بعـد دیـدم خادمان را که از نقره کشتی ساخته و آن را با ریسـمانهای ابریشـمی روی چهار چرخی از چوب (مانند گاری) بسته آوردند و آن کشتی پر از عطر بود مأمون دستور داد در آغاز، آن گروه مخصوص را که آنجا بودند معطر سازند و سپس آن کتشی را به خانه های اطراف بکشند و همه را از آن عطر خوشبو نمایند آنگاه ظرفهای

خوراکی آوردند و همگان خوردند بعد از آن به هر کس مطابق قدر و مرتبه اش جایزه دادند. امام و پاسخ وی به شقوق مسأله: چون مجلس به پایان رسید و مردم پراکنده شدند و جز نزدیکان کسی در مجلس نماند، مأمون رو به امام جواد (علیه السلام) کرده گفت: قربانت گردم اگر صلاح بدانی، احکام هر کدام از آنچه درباره کشتن شکار در حال احرام به شرحی که فرمودی برای ما بیان کنی که ما هم بدانیم و استفاده کنیم؟ حضرت فرمود: آری شخص مُحرم چون در حِل (خارج حرم) شکاری را بکشد و آن شکار پرنده و بزرگ باشد کفاره اش یک گوسفند است و اگر در حرم باشد کفاره اش دو برابر می شود از اینرو اگر جوج پرنده را در خارج حرم بکشد کفاره او بچه گوسفندی است که تازه از شیر گرفته باشند و اگر آن را در حرم بکشد باید هم آن را بدهد و هم بهای آن جوجه را که کشته است، (این در صورتی بود که شکار پرنده باشد) و اگر از حیوانات وحشی باشد پس اگر الاغ وحشی باشد کفاره آن یک گاو است و اگر شترمرغ باشد کفاره اش یک شتر است و اگر آهو باشد یک گوسفند بر او واجب می شود (اینها در صورتی است که در بیرون حرم بکشد) و اگر یکی از این حیوانات وحشی را در حرم کشت، کفاره آن دو برابر می شود بدان قربانی که به کعبه رسد. و هر گاه مُحرم کاری کند که قربانی بر او واجب شود و احرامش احرام حج باشد آن قربانی را

باید در منی بکشد و اگر احرام عمره باشد در مکه قربانی کند و کفاره صید نسبت به عالم و جاهل یکسان است و اما در عمد (علاوه بر کفاره) گناه، گناه و خطا نیز از او برداشته شده و اگر کشنده آزاد باشد کفاره بر خود اوست و اگر بنده باشد کفاره به گردن مولای اوست و بر صغیر کفاره واجب نیست ولی بر کبیر واجب است و شخصی که از کار خود پشیمان است به واسطه همین پشیمانی عقاب آخرت از او برداشته شود ولی آنکه پشیمان نیست به طور حتم در آخرت عقاب خواهد شد. مأمون گفت: احسنت یا ابا جعفر احسن الله الیك.

مناظره دوم که امام از یحیی سوال می کند

در مناظره اول یحیی بن اکثم از امام جواد (علیه السلام) سؤال کرد ولی در مجلس دوم امام (علیه السلام) از یحیی سؤال می کند در این جلسه وقتی که مجلس آماده و سکوت مجلس را فرا گرفت مأمون به امام عرض کرد و گفت: اکنون خوب است شما نیز از یحیی بن اکثم سؤالی بکنید چنانچه او از شما سؤال کرد؟ امام جواد (علیه السلام) به یحیی فرمود: اگر سؤال کنم حاضری جواب دهی؟ گفت: هر طور که میل شما است قربانت گردم (بپرسید) اگر توانستم پاسخ می گویم وگرنه از شما استفاده می کنم. حضرت فرمود: بیان کن جواب این مسأله را که مردی نظر کرد به زنی در اول روز، و نظرش حرام بود چون روز بلند شد بر او حلال گردید، چون ظهر شد حرام شد، چون عصر شد حلال شد، چون آفتاب غروب کرد حرام گشت، چون وقت عشاء رسید حلال شد،

چون نصف شب شد حرام گشت، چون سپیده صبح دمید بر او حلال شد، بگو این چگونه زنی است و برای چه حلال می شود و از چه رو حرام می گردد؟ یحیی گفت: به خدا سوگند من پاسخ این سؤال را نمی دانم، شما بفرمائید تا استفاده کنیم. فرمود: این زنی است که کنیز مردی بوده و بامداد مرد بیگانه دیگری بر او نگاه کرد و آن نگاه حرام بود و چون روز بالا آمد او را از مولایش خرید، پس بر او حلال شد و چون ظهر شد آزادش کرد پس با آزاد شدن حرام شد و بعداً او را برای خود عقد کرد و بر او حلال شد و چون غروب شد ظِهارش کرد بر او حرام می شود و چون هنگام عشاء شد کفاره ظِهار را داد و بر او حلال شد و چون نیمه شب شد به یک طلاق او را طلاق داد پس حرام شد و چون سپیده زد، رجوع کرد پس بر او حلال شد! مأمون به حاضران مجلس که اغلب از خاندان او بودند، رو کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که از این مسأله چنین پاسخی بگوید یا مسأله پیشین را بدان تفصیل که شنیدید بداند؟ گفتند: نه به خدا، امیرالمؤمنین داناتر است به آنچه خود می اندیشد، مأمون گفت: وای بر شما این خانواده در میان همه مردم مخصوص به فضیلت و برتری گشته اند و کودکی و خردسالی مانع از کمال آنان نیست! آیا ندانسته اید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دعوت خویش را با خواندن و دعوت

کردن از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السـلام) گشود و علی در آن هنگام ده ساله بود و رسول خدا اسـلام او را پذیرفت و بدان حکم کرد و جز علی (علیه السـلام) کس دیگری را رسول خدا در آن سن به دین اسلام دعوت نفرمود و نیز با حسن و حسـین بیعت فرمـود بـا این که آن دو در آن زمـان کمـتر از شـش سـال داشـتند و جز آن دو بـا هیـچ کودکی به آن سن بیعت نفرمود؟ آیا هم اکنون آشـنائی به فضیلت و برتری که به اینان داده، ندارید و نمی دانید که ایشان (آن نسلی هستند که خداوند در سوره آل عمران درباره آنها) می فرماید: نسـلی هسـتند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر هستند درباره آخرینشان جاری و ثابت است آنچه درباره نخستین ایشان جاری است. گفتنـد: راست گفتی ای امیرالمؤمنین. آن روز مجلس تمام شد و حاضـران رفتند و روز دیگر نیز مأمون جوائز و عطایای بسـیار به مردم پخش کرد و از حضـرت جواد (علیه السـلام) اکرام و احترام بسـیار نمود و از آن روز به بعد پیوسـته مأمون حضـرت جواد (علیه السلام) را گرامی می داشت و قدر و مرتب او را بزرگ می شمرد و او را بر تمـام فرزنـدان و خانـدان خویش مقـدم می داشت. یعقوبی در تاریـخ خود می نویسـد: زوج محمـدبن الرضـا ابنته ام الفضـل و امر له بـالفی الف درهم و قـال انی احببت ان اکون جـداً لمرء ولـده رسول الله و علی بن ابیطـالب فلم تلـد منه: مأمون دخترش ام الفضل را به تزویج محمدبن رضا (علیه السلام) درآورد و

فرمود تا دو میلیون درهم به وی دهند و گفت: من دوست دارم که جد مردی باشم که پیامبر خدا و علی بن ابی طالب پدران او باشند لیکن ام الفضل از آن حضرت فرزندی نیاورد. مرحوم مفید می گوید: روایت شده که ام الفضل از مدینه نامه ای به پدرش نوشت و در آن نامه از حضرت جواد (علیه السلام) شکایت کرد که کنیز می گیرد و آنان را هووی من می کند؟ مأمون در پاسخ نوشت: دخترم ما تو را به همسری ابوجعفر جواد در نیاوردیم که حلالی را بر او حرام کنیم، از این پس چنین شکوه ها را از وی نکنی.

اعتراف یحیی بن اکثم

از روایات استفاده می شود که میان امام جواد و یحیی بن اکثم که از دشمنان خاندان رسالت و منکر امامت بود، بارها بحث و مناظره پیش می آمد ولی همیشه یحیی محکوم می شد چنانکه خود یحیی به یکی از این مناظرات اشاره کرده و می گوید: روزی داخل مسجد مدینه شدم و قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را طواف می کردم، در آن میان محمدبن علی الرضا (علیه السلام) را دیدم که مشغول طواف است درباره مسائلی که در نظرم بود، با او مناظره کردم، همه را جواب داد من به او عرض کردم به خدا که من می خواهم از شما مسأله ای بپرسم ولی به خدا که خجالت می کشم به من فرمود: انا اخبرك قبل او تسألني، تسألني عن الامام فقلت: هو و الله هذا فقال انا هو. پیش از آنکه بپرسی من به تو خبر می دهم، می خواهی راجع

به امام بپرسی، عرض کردم به خدا سؤال من همین است پس فرمود: منم امام، عرض کردم علامتش چیست؟ در دست حضرت عصائی بود که به سخن در آمد و گفت: ان مولای امام هذا الزمان و هو الحجه. مولای من امام این زمان است و اوست حجت خدا.

نیرنگ مأمون به امام جواد

شاید یکی از هدفهای مأمون که امام جواد (علیه السلام) را از مدینه به بغداد آورد و او را داماد خود ساخت، این بود که می خواست امام را از کودکی با زندگی دربار آشنا سازد و او را به زندگی اشرافی عادت دهد در نتیجه اصل خویش را فراموش کرده و به زندگی درباری و اشرافی عادت نماید و لذا در همان مجلس عروسی تشریفاتی چیده بود که با روحیه امام جواد (علیه السلام) هیچ تناسبی نداشت و به همین جهت موجب ناراحتی امام (علیه السلام) شد. ابن شهر آشوب و دیگران از محمد بن ریّان روایت کرده اند که گفت: مأمون هر نیرنگی زد که امام جواد (علیه السلام) را مانند خودش، از مردم دنیا سازد و به هوی و هوس مایل کند، ممکن نشد و نیرنگ او در امام اثر نکرد تا زمانی که خواست دختر خود را به خانه وی بفرستد زفاف و پیوند زناشوئی انجام گیرد، صد کنیز بسیار زیبا معین کرد هر کدام جامی در دست گیرند که در آن جواهری باشد با این جلال از امام استقبال کنند. در آن وقتی که وی وارد می شود و در حجله دامادی می نشیند، کنیزان به آن دستور رفتار کردند ولی امام جواد (علیه السلام) توجهی به آنان نفرمود. ناچار مأمون مخارق مغنّی معروف

دربار را خواست آن مردی بود خوش آواز و رباب می نواخت و ریش درازی داشت. مخارق به مأمون گفت: ای امیرالمؤمنین اگر بـاری میـل دادن امـام جواد (علیه السـلام) به امر دنیاست، من این کار را انجام می دهم و من برای ایشان کفایت می کنم، سپس در برابر امام نشـست و آواز خود را بلنـد کرد. چنان آواز خواند و رباب نواخت که همه مردم خانه به دور او جمع شدند ولی حضرت توجه و التفای به او نفرمود و سر خود را همچنان پائین انداخته بود و بعد سر خود را بلند کرد و به مخارق فرمود: اتق الله یا ذوالعثنون ای مرد ریش دراز از خدا بترس. ناگهان رباب و مضـراب از دست مغنّی افتاد و دیگر بهره ای از آن نبرد تا اینکه مرد. مأمون از مخارق پرسید: ترا چه شد؟! گفت: هنگامی که امام جواد (علیه السلام) به من بانگ زد، چنان لرزان گشتم که هرگز صـحت خود را بـاز نخواهم یافت [۱] . امـام جواد (علیه السـلام) چنـدی در بغـداد توقف کرد ولی از اوضاع دربار و زنـدگی در آنجا به شـدت ناراحت و مکـدّر بود و او بسان پرنـده ای که در قفس طلائی زنـدانی کرده بودند. لذا مردی به نام حسین مکاری می گوید: هنگامی داخل بغداد شدم که حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) نیز در بغداد بود و در نزد مأمون در نهـایت جلالـت بود. من با خود گفتم که دیگر حضـرت جواد (علیه السـلام) با این مقامی که اینجا دارد، هرگز به مـدینه بر نخواهد گشت، چون این خیال از خاطر من گذشت، دیدم آن جناب سر به زیر افکند،

در حالی که رنگ مبارکش زرد شده بود، سر بلند کرد و فرمود: ای حسین نان جو با نمک نیمکوب در حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد من بهتر است از آنچه که در اینجا مشاهده می کنی [۲] . بدین جهت امام جواد (علیه السلام) از مأمون رخصت طلبید که به حج مشرف شود و با ام الفضل حرکت فرمود و از مکه به مدینه مراجعت کرد و در آنجا توقف نمود تا خبر فوت مأمون به مدینه رسید. شیخ مفید و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که چون امام جواد (علیه السلام) با ام الفضل از بغداد از نزد مأمون به سوی مدینه رهسپار گردید از خیابان باب الکوفه رفت و مردم نیز برای بدرقه به دنبال آن حضرت آمده بودند، هنگام غروب بود که به دارالمسیّب رسید در آنجا فرود آمد و به مسجدی (که در آنجا بود) درآمد و میان حیاط آن مسجد درخت سدری بود که هنوز بار نداده بود، آن حضرت ظرف آبی خواست و در زیر آن درخت وضوء گرفت، آنگاه نماز مغرب را با مردم خواند و در رکعت اول سوره حمد و سوره اذا جاء نصر الله را خواند و در رکعت دوم حمد و سوره قل هو الله احد خواند و سپس قنوت گرفته و به رکوع رفت و رکعت سوم را نیز خوانده تشهّد و سلام داد سپس اندکی نشست و نام خدا را برده، ذکر گفت و بدون اینکه تعقیب بخواند برخاست چهار رکعت نافله خواند آنگاه تعقیب نماز مغرب را خواند و دو رکعت سجده شکر بجا آورد، سپس

از مسـجد بیرون رفت و چون در حیاط مسـجد به آن درخت سدر رسـید مردم دیدند درخت بارور به بار فراوان و خوبی شده، که مردم در شـگفت شدند و از آن میوه خوردند و دیدند شـیرین و بی هسته است. پس از آن مردم با آن حضرت خداحافظی کرده و همان ساعت امام جواد (علیه السـلام) به سوی مدینه رهسـپار گردید و پیوسـته در مدینه بود تا اینکه معتصم عباسی آن حضرت را در آغاز سال ۲۲۵ به بغداد طلبید [۳] .

رفتار معتصم با امام جواد

مـأمون در سال ۲۱۸ در شـهر طرطـوس رم درگـذشت و مردم بـا برادرش معتصم عباسـی بیعت نمودنـد. چون معتصم بر اریکه خلافت اسـتقرار یافت، تنها از کسی که بیم داشت، امام محمدتقی جوادالائمه (علیه السلام) بود و به دو جهت از او می ترسید: ۱ــ از نظر آنکه او از مبرّزین علویان و عالم و حکیم و دانشـمند است و شـخص اول خانـدان بنی هاشم می باشـد، امکان دارد که مردم اطراف او را بگیرنـد و دعوت به خلافت نمایند. ۲ــ از جهت اینکه دامـاد مأمون است و نزدیکترین فرد به خلیفه وقت بوده و می توانـد وارث تاج و تخت باشـد و خلافت را از دست معتصم بگیرد لـذا از او بیمناك شـد و او را به بغـداد فراخواند. همین که دعوت معتصم به امام رسید با ام الفضل به مکه برای ادای فریضه حج رفت و فرزند خود علی بن محمد الهادی را در مـدینه پیش مـادرش گـذاشت و بـا ام الفضـل دختـر مـأمون به سوی عراق حرکـت کرد. حضـرت در این سـفر بـا آنکه پسـرش کوچك و نابالغ بود ودایع امامت را

به آن حضرت سپرد و او را به ولایت و امامت پس از خود به مردم مدینه و خواص اصحاب معرفی کرد و از نماینده خود محمد بن فرج خواست تا خمس را به پسرش علی الهادی (علیه السلام) بدهد بدین نشان که او جانشین امام نهم است. سپس عازم بغداد گردید [۴] . اسماعیل بن مهران می گوید: من به امام جواد عرض کردم: جعلت فداک انت خارج فالیّ من الامر بعدک قربانت گردم شما اکنون که از مدینه به بغداد می روید، تکلیف ما چیست؟ فبکی حتی خضب لحیته ثم التفت الیّ فقال عند هذه یخاف علی الامر بعدی الی ابنی علی [۵] . امام جواد (علیه السلام) گریست به طوری که محاسن شریفش از اشگ دیده اش تر شد و فرمود در همین سفر امر خطیری رخ می دهد و پس از من به فرزندم علی مراجعه کنید. معتصم از سه کس برای خلافت می ترسید: اول امام جواد (علیه السلام) دوم محمد بن هارون، سوم جعفر بن مأمون و می خواست این سه نفر را از پای درآورد تا خلافت او بی معارض بماند و لذا به انواع حیله ها متوسل شد. ابن شهرآشوب می نویسد: چون مردم با معتصم عباسی بیعت کردند، معتصم احوالی از محمد بن علی ابن الرضا پرسید، گفتند در مدینه با ام الفضل زندگی می کند نامه نوشت به محمد بن عبدالملک الزیات به مدینه که محمد تقی (علیه السلام) را با ام الفضل از طرف ما دعوت کن و با احترام روانه بغداد نما. ابن الزیات نامه را به پسر یقطین داد و او را مأمور این خدمت کرد که وسائل حرکت حضرت

جواد و ام الفضل را به بغـداد فراهم نمودنـد و به آرامش و آسایش، آن حضـرت را به سوی بغداد بردند و به هنگام ورود آنها نهایت احترام به عمل آمد و اسـتقبال شایانی کردند مردم عراق با تحف و هدایائی فراوان به استقبال رفتند امام نهم است، داماد خلیفه بزرگ عباسـی و دختر خلیفه، وارد شـهر می شونـد که پایتخت پدرش بوده و هم اکنون برادرش خلافت دارد و پذیرائی شایانی به عمل آمد [۶] . قطب راونـدی نقل کرده معتصم امام جواد (علیه السـلام) را به بغداد دعوت کرد در پی بهانه ای بود که آن حضـرت را آزار و شکنجه دهد. یک روز برخی از وزیران خود را خواست و گفت استشهادی تهیه کنید که محمدتقی (علیه السـلام) قصـد خروج دارد و عـده ای هم شـهادت دهنـد و امضاء کننـد. استشـهاد تکمیل شد و در حقیقت پرونده سازی نمودنـد. ایـن بـود معتصـم آن حضـرت را بـه بغـداد خـواست و بـه او گفت: ای فرزنـد رضـا مگر تـو اراده خروج داری؟ امـام محمدتقی به شدت این اتهام را رد کرد. معتصم گفت نامه ها و استشـهادها موجود است و فلان و فلان هم شـهادت می دهند. فرمود آنها را حاضـر کنید معتصم پرونده سازان را حاضر کرد و با کمال گستاخی گفتند: آری نوشته ای که خروج می کنی و مـا این نامه را از غلامان و بسـتگان تو گرفته ایم که در پرونـده سـند قطعی است. راوی خبر گفت امام جواد (علیه السـلام) در ایوان قصـر نشسـته بود، سر به آسمان کرد دعائی خواند که ناگهان زلزله ای در آن نقطه افتاد که مانند گهواره زمین تکان می خورد و معتصم و وزرای او بر

خود لرزیدنـد و به التماس افتادنـد هر یک از آنها می خواسـتند فرار کننـد که قادر به حرکت نبودنـد، دیگر قـدرت بلند شدن نداشـتند همه حضار مضـطرب شدنـد و پریشان و معتصم خود در حیرت فرو رفت و گفت: ای فرزنـد رسول خدا این جنبش و زلزله را ساکن کن و این مردم نابخرد را هم ببخش از تقصـیر آنها درگذر. امام جواد (علیه السلام) سر به آسمان کرد و دعائی خوانـد عرض کرد پروردگارا تو می دانی که این طبقه گمراه دشـمن تو و ما هسـتند من از سـر تقصـیر آنها گذشـتم که فوری زلزله آرام گرفت گر چه آنهـا نیروی امـامت را شـناختند و در ظـاهر سـر تسـلیم فرود آوردنـد امـا در بـاطن به خیـانت نفس و دشمنی خود همچنان ادامه می دادند. معتصم تقریباً مدت دو سال امام جواد (علیه السلام) را در بغداد در قصر خود اسکان داد و تمـام دقـائق زنـدگی او را زیر نظر گرفـت و برای از بیـن بردن آن بزرگـوار بـه تـوطئه چینی پرداخـت. معتصم در این مـدت جلسـاتی نیز تشـکیل می داد و امـام جواد (علیه السـلام) را به آن مجالس دعوت می کرد و از آن حضـرت به قصـد اسـتخفاف سؤالا-تی می نمود و گـاهی امـام جواد از بیان واقعیت تقیه می کرد و زمانی عـذر می خواست و به موقع هم حقائق را آشـکارا بیان می فرمود تا آنکه یک روز درباره دزدی که آورده بودنـد و می خواسـتند حکم قصاص درباره او اجرا کنند و میان فقهاء اختلا-ف شـد. این اختلاف را که به صورت احتجاج و بحث علمی درآمـده، علامه مجلسـی از تفسـیر عیاشـی چنین نقل کرده است:

داوری امام جواد درباره قصاص دزد

عیّاشی در تفسیر

خود از زرقان که مصاحب و ملازم احمد بن ابی داود قاضی بود، روایت می کند که زرقان گفت: روزی ابن ابی داود از نزد معتصم برگشت و بسیار ناراحت و عصبانی بود، گفتم ترا چه شده که این چنین ناراحت هستی، گفت از دست این ابی جعفر فرزند علی بن موسی الرضا که در کنار معتصم می نشیند. گفتم چه شده؟ گفت: در مجلس خلیفه بودیم، دزدی را آوردند که اعتراف به دزدی کرده بود. خلیفه خواست به او حد جاری کند، علماء و فقهاء را در مجلس گردآورد. امام جواد (علیه السلام) را نیز حاضر نمود از ما پرسید: دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟ من گفتم از بند دست باید برید. گفت: به چه دلیل؟ گفتم به خاطر آیه تیمم فامسحوا وجوهکم و ایدیکم بسیاری از علماء در این نظریه با من موافق بودند و مرا تأیید کردند. عدّه دیگری از علماء گفتند: باید دست را از مرفق قطع کرد. خلیفه: به چه دلیل؟ گفتند: به دلیل آیه وضو و گفتند که خداوند فرموده: و ایدیکم الی المرافق پس دست تا مرفق است. آنگاه معتصم متوجه امام شد و گفت: شما چه نظر دارید؟ فرمود: حاضران گفتند و تو شنیدی. گفت: مرا با گفته آنان کاری نیست، آنچه تو می دانی بگو؟ امام جواد (علیه السلام) فرمود: از این پرسش مرا معاف دارید! معتصم او را سوگند داد و اصرار که باید بگوئید. امام فرمود: اکنون که مرا سوگند دادید، می گویم همه حاضران بیان حکم در مسأله خطا رفتند. فرمود: فانّ القطع یجب ان یکون من مفصل اصول الاصابع فیترک الکفّ حد دزد

آن است که چهار انگشت او را قطع کننـد و کف او را بگذارنـد. گفت به چه دلیل؟ فرمود: به جهت آنکه رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) فرمـوده در سـجده هفت موضع بایـد به زمین برسـد از جمله آنهـا دو کف دست است هرگـاه دست دزد از بند مرفق بریده شود، کفی برای او نمی ماند که در عبادت خدا به آن سـجده کند، جایگاههای سجده از آن خداوند است و کسی را بر آن حقی نیست تا قطع کند چنانچه فرمود: و انّ المساجد لله. معتصم عباسـی سـخنان امام (علیه السـلام) را پسندید، دستور داد دسـت دزد را از همانجـا که امـام فرمـوده بـود، بریدنـد. قاضـی می گویـد: در این موقـع حـالتی بر من دست داد که گـویا رستاخیز من بر پا گشت. آرزو کردم ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم. زرقان می گوید: روز دیگر ابن ابی داود نزد خلیفه شـتافت و در پنهـانی به او گفت: خیرخواهی خلیفه بر من لازم است، جریـانی که چنـد روز پیش از این اتفـاق افتـاد مناسب دولت خلیفه نبود، زیرا خلیفه در مسأله ای که برای او مشکل شده بود، دانشمندان زمان را خواست و با حضور وزیران، امرای لشگر، سایر بزرگان و اشـراف، از ایشان پرسـش کرد، آنان جوری پاسـخ خلیفه را دادنـد، بنابراین در چنان مجلسـی که نصف مردم دنیا او را امام و خلیفه می داننـد، خلیفه عباسـی را غصب کننده حقّ او می شـمارند، سؤال کرد و او بر خلاف همه علماء حکم داد، خلیفه همه گفته علما را ترک کرده و گفته او را به کار بست، این خبر در میان مردم

منتشر شد و برای شیعیان و دوستداران او حجتی گردید. معتصم چون این سخنان را از قاضی القضات بغداد شنید، چهره اش دگرگون گشت. گفت: خدا ترا جزای خیر دهد که مرا آگاه کردی بر کاری که از آن غافل بودم [۷] .

توطئه مسمویت امام جواد

فکر و اندیشه سوء معتصم روی این محور دور می زد که امام جواد (علیه السلام) را مسموم سازد. همان طوری که برادرش مأمون امام رضا (علیه السلام) را مسموم ساخت، طبق روایت عیاشی معتصم به یکی از نویسندگان خود دستور داد امام جواد (علیه السلام) را به میهمانی دعوت نماید و زهری در غذای امام (ع) وارد سازد آن نویسنده تیره روز هم امام را به مهمانی دعوت نمود آن جناب عذر آورد و فرمود می دانید من در مجلس شما شرکت نمی کنم آن مأمور اصرار کرد که میهمانی به خاطر شماست و منظور این است که خانه ما با تشریف فرمائی شما برکت یابد و یکی از وزیران هم آرزوی دیدار شما را دارد و می خواهد به صحبت شما مشرف گردد، آنقدر پافشاری کرد تا امام (علیه السلام) را به خانه خود برد و چون طعام آوردند و حضرت تناول فرمود اثر زهر را در گلوی خود احساس نمود و برخاست و اسب خود را خواست تا سوار شود، صاحب منزل بر سر راه آمد و تکلیف ماندن کرد حضرت فرمود: آنچه تو با من نمودی اگر در خانه تو نباشم از برای تو بهتر خواهد بود به سرعت سوار شد و به خانه خود بازگشت چون به خانه آمد اثر زهر در بدنش ظاهر شد، در تمام آن روز و شب

رنجور و نالان بود تا آنکه مرغ روح مقدسش با بال شهادت به بهشت برین پرواز کرد. صلوات الله و سلامه علیه [۸] . مرحوم سید مرتضی در کتاب عیون المعجزات از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: یقتل ولید غضباً فیبکی له و علیه اهل السماء و یغضب الله علی عدوه و ظالمه فلا یلبث الا یسیراً حتی یعجل الله به الی عذابه فرزندم را به غضب می کشند (بر او گریه کرد) اهل آسمانها بر او گریه می کنند و خداوند بر کشنده او غضب می کند و دشمن او را فرصت نمی دهد تا به سرعت او را به آتش عذاب بکشند [۹] . مسعودی در اثبات الوصیه می نویسد: وقتی امام جواد (علیه السلام) به عراق آمد معتصم و جعفر پسر مأمون درباره کشتن امام جواد (علیه السلام) مکر و حیله کردند، جعفر به ام الفضل خواهر خود پیشنهاد قتل امام جواد (علیه السلام) را کرد، زیرا جعفر می دانست که ام الفضل (به جهت اینکه امام جواد مادر امام علی النقی را بیشتر از او دوست می داشت) با آن حضرت میانه خوبی ندارد، از طرفی هم ام الفضل از امام جواد (علیه السلام) صاحب فرزند نشده است، لذا ام الفضل حرف برادر خود را گوش کرد، زهری در انگور رازقی آلوده کرد، امام جواد هم انگور رازقی را دوست می داشت [۱۰] . می گوید: وقتی که امام (علیه السلام) از آن انگور خورد ام الفضل از عمل خود پشیمان شد بنای گریه و زاری را نهاد. امام جواد (علیه السلام) فرمود: چرا گریه می کنی؟ والله خدا تو را به فقری دچار می کند که از آن نجات نخواهی یافت

به بلائی مبتلا می شوی که مخفی و پوشیده نخواهد ماند نفرین امام دامن او را گرفت زخمی در بدترین موضع بدنش پیدا شد که همه اموال خود را برای معالجه آن خرج کرد بالاخره محتاج به دستگیری مردم گردید با بدترین وضع به هلاکت رسید [۱۱] . ولی مسمومیّت و شهادت امام جواد (علیه السلام) در نظر مرحوم مفید و برخی از اعلام شیعه [۱۲] ثابت نیست. شیخ مفید می نویسد: گویند آن حضرت به زهر شهید شد ولی خبری که من از روی آن به این سخن گواهی دهم نزد من ثابت نشده است [۱۳] . خلاصه امام جواد (علیه السلام) در آخر ماه ذی القعده الحرام سال ۲۲۰ هجری به لقاء الله پیوست سن آن حضرت به هنگام وفات ۲۵ سال و چند ماه بوده است بنابراین عمر امام جواد (علیه السلام) از همه ائمه کوتاهتر می باشد و مدت امامتش هفده سال یا هجده سال و یازده ماه بوده و قاتل آن حضرت بنابر مشهور، ام الفضل است که به تحریک معتصم بنابر روایت مورخین او را مسموم کرد و سمّ المعتصم علی بن محمد الجواد و دفن فی مقابر القریش [۱۴] امام جواد در کاظمین نزدیک جد بزرگوار خود حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به خاک سپرده شد. مرحوم شیخ مفید درباره فرزندان امام جواد (علیه السلام) می نویسد: فرزندان آن حضرت یکی پسرش علی بن محمد (علیه السلام) که بعد از او امام بود و دیگر پسرش موسی بود و دو دختر داشت به نام فاطمه و امامه و پسر دیگری جز آن دو که گفتیم، نداشت [۱۵] . ابن شهر آشوب تعداد دختران امام

جواد (علیه السلام) را سه نفر به نامهای حکیمه، خدیجه و ام کلثوم نوشته است [۱۶] . بعضیها چهار پسر و چهار دختر نوشته اند به این ترتیب: ۱_ امام ابوالحسن علی النقی (علیه السلام). ۲_ ابو احمد موسی مبرقع. ۳_ ابو احمد حسین. ۴_ ابو موسی عمران. چهار دختر به نام: فاطمه، خدیجه، ام کلثوم و حکیمه. مادر این هشت فرزند، امّ ولدی به نام سمانه مغربیه و اعقاب آن حضرت منحصر از دو پسر امام علی النقی و موسی مبرقع است [۱۷] . مرحوم محدث قمی می نویسد: که از تاریخ قم ظاهر می شود که زینب و ام محمد و میمونه نیز دختران حضرت جواد (علیه السلام) بوده اند [۱۸] .

پاورقی

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص۴۹۵.

[۲] محدث قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص۲۲۳.

[۳] ارشاد، ص۳۰۴_ مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص ۳۹۰_ روضه الواعظین، ج ۱، ص۲۸۷.

[۴] مناقب، ج۴، ص۳۸۹_ اصول کافی، ج ۱، ص۳۲۴_ بحار، ج ۵۰، ص۱۶، ۱۷.

[۵] ارشاد، ص۳۰۸_ اعلام الوری، ص۳۳۹.

[۶] مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۳۸۹.

[۷] تفسیر عیاشی، بنا به نقل مرحوم محدث قمی منتهی الامال، ج ۲، ص۲۳۴.

[۸] مدرک قبل.

[۹] عیون المعجزات، بنا به نقل مرحوم عماد زاده در کتاب زندگانی امام جواد (علیه السلام) ص۲۸۴. [

[۱۰] ترجمه اثبات الوصیه، ص۴۲۵_ کامل ابن اثیر، ج۵، ص۲۳۷.

[۱۱] عیون المعجزات بنا به نقل بحار، ج ۵۰، ص۱۷_ اثبات الهداه، ج۳، ص۳۴۹.

[۱۲] کلینی اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۲_ اربلی، کشف الغمه، ج۳، ص ۱۵۱.

[۱۳] مفید، ارشاد، ص۳۰۷.

[۱۴] احتجاج طبرسی، ص۲۴۵.

[۱۵] ارشاد، ص۳۰۷.

[۱۶] بنا به نقل مرحوم سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص۳۳.

[۱۷] تحفه الازهار فی نسب ابناه الائمه الاطهار (علیه السلام) بنا به نقل محدث قمی منتهی الامال، ج۲، ص۲۳۵.

[۱۸] منتهی الامال، ج۲،

ص٢٣٥.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹